

جامعه شبکه‌ای و تروریسم نوین؛ بررسی منابع ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری تروریسم نوین در منطقه خاورمیانه در راستای دستیابی به یک

مدیریت اجرایی برای امنیت

داود عابدینی^۱

دانشجوی دکتری امنیت ملی گرایش امنیت داخلی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۷/۱۲

چکیده

یکی از مهم‌ترین تحولات امنیتی و ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه ظهور نوع جدیدی از وحشت و ناامنی و کشتار است که گستره وسیعی از جغرافیای منطقه را به صورت فراگیر و یا محدود درگیر خود ساخته است. این پدیده که مقارن با ظهور جامعه شبکه‌ای است این سؤال را مطرح می‌کند که جامعه شبکه‌ای چیست و چگونه شرایط ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری تروریسم نوین را در منطقه خاورمیانه فراهم آورده است؟ علاوه بر این سؤال اصلی سؤالات فرعی دیگری نیز در این مقاله مطرح می‌شوند از جمله اینکه تروریسم به طور کلی و تروریسم نوین در منطقه خاورمیانه دارای چه تاریخچه‌ای است و منابع ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری تروریسم نوین در منطقه خاورمیانه کدام‌اند؟ نتایج این مقاله نشان می‌دهد که جامعه شبکه‌ای با سخت کردن ساماندهی سیاسی فضا برای دولت‌های منطقه و از طرف دیگر به حاشیه راندن کشورهای منطقه خاورمیانه در اقتصاد اطلاعاتی و نیز تهدید هویت‌های قومی و مذهبی و در نتیجه ایجاد هویت‌های مقاوم در برابر روند جهانی شدن نقش کاتالیزور را در ظهور تروریسم نوین بازی کرده است. با توجه به این مقدمه در این مقاله تلاش خواهد شد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مقالات علمی و پژوهشی به تحلیل و تبیین جامعه شبکه‌ای و نقش آن در ایجاد شرایط ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک و ژئوکالچری تروریسم نوین در منطقه خاورمیانه پرداخته شود.

واژگان کلیدی: تروریسم نوین، خاورمیانه، جامعه شبکه‌ای، ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچر.

مقدمه

واژه خاورمیانه^۱ نخستین بار در ۱۹۰۲ میلادی توسط یک آمریکایی به نام «آلفرد تایر ماهان^۲» برای توصیف منطقه بین خاور دور و نزدیک به کار رفت. وی این پیشنهاد را طی مقاله‌ای پیرامون دشواری‌های خلیج فارس برای انگلیس در «نشریه نشنال ریویو^۳» مطرح کرد. اندکی بعد، این واژه از سوی روزنامه تایمز لندن^۴ و سپس در مکاتبات رسمی دولت انگلیس، آنگاه توسط دولت‌های انگلیس و آمریکا در جنگ جهانی اول و دوم، مورد استفاده قرار گرفت. واژه خاورمیانه به طور قطع از سال ۱۹۰۰ میلادی عنوان شده است ولی این امکان نیز وجود دارد که از اواسط قرن نوزدهم در اداره امور مربوط به هندوستان در وزارت خارجه بریتانیا نیز از این اصطلاح استفاده شده باشد (Shirodi, 2005: 106).

اصطلاح خاورمیانه به علت اینکه از قاره اروپا به آن نگریسته می‌شد، نه خاور نزدیک به حساب می‌آمد و نه خاور دور. گرچه امروزه منظور از خاورمیانه منطقه‌ای وسیع‌تر از آنچه که ماهان در نظر داشت می‌باشد ولی اهمیت و تأثیرات ژئواستراتژیکی این اصطلاح همچنان باقی است. به همان صورت که در بکارگیری دقیق اصطلاح خاورمیانه و یا خاور نزدیک تفرق آرا وجود دارد میزان قلمرو این حوزه جغرافیایی و کشورهایی که در این محدوده قرار می‌گیرند نیز محل اتفاق نیست برای اینکه برخی از کشورها نظیر کشورهای حوزه خلیج فارس و هلال خصیب به اضافه یمن و ترکیه در قلمرو خاورمیانه قرار دارند اتفاق نظر وجود دارد اما کشورهای شمال آفریقا، افغانستان، پاکستان و قبرس پراکنده اما در قلمرو خاورمیانه ملحوظ شده‌اند؛ بنابراین مقصود از خاورمیانه همواره متغیر بوده است. عده‌ای آن را در توصیف جغرافیایی پهناور از شبه قاره هند تا شمال آفریقا به کار برده‌اند و جمعی خاورمیانه را در توصیف مناقشه عربی-اسرائیلی بکار می‌برند و عده‌ای دیگر خلیج فارس و شبه جزیره عرب را بدان متصف می‌کنند (Ellahi and Poustinchi, 2008: 18).

در دهه اخیر نیز با مطرح شدن طرح خاورمیانه بزرگ تعریفی جدید به مجموعه تعاریف قبل اضافه شد و برای چندمین بار مرزهای خاورمیانه در ادبیات سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی دستخوش تغییر شد. در آغاز بحث باید روشن کنیم که چرا خاورمیانه از دیر باز برای قدرت‌های خارجی اهمیت داشته و چه مزیت‌هایی باعث اهمیت این منطقه شده و آن را متمایز شناخته است (Amini, 2005: 181).

خاورمیانه از نظر فرهنگی-تاریخی خاستگاه و زادگاه ادیان بزرگ توحیدی و الهی است. پیامبران اولوالعزم خداوند، در این منطقه، رسالت جهانی خود را اعلام کرده‌اند. از حدود بیست و چند تمدن شناخته شده، بیش از نیمی از آن در منطقه خاورمیانه شناسایی شده‌اند. بسیاری از تمدن‌های معروف دیگر نیز در همسایگی خاورمیانه بازشناسی شده‌اند مانند تمدن‌های چین و هند. از نظر مذهبی شهر بیت المقدس، برای پیروان ادیان الهی یهود، مسیحیت و اسلام، بسیار مقدس و ارزشمند است. علاوه بر این‌ها، خاورمیانه گهواره قانون‌گذاری و دانش‌های فلسفه و ادبیات و

¹. Middle East

². Alfred Thayer Mahan

³. National Review (NR)

⁴. Times Newspapers Ltd

... به شمار می‌آید. هنر دنیای قدیم ریشه در این منطقه دارد و از این جا به سراسر جهان گسترش یافته است (Rajabzadeh, 1996: 173).

خاورمیانه، با توجه به بافت اجتماعی، تنوع قومی و نژادی، منابع و امکانات مادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا توزیع منابع و امکانات طبیعی بر پایه خواست و رضایت مردم منطقه نبوده است. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی نخست، ایجاد مرزهای تحمیلی برای کشورهای جدیدالتأسیس، بر اساس مصالح و مطامع قدرت‌های استعماری اروپا که در خاورمیانه حضور داشتند بدون توجه به مسائل قومی، نژادی و مذهبی مردم شکل گرفت. برای همین، امروزه در خاورمیانه و حتی شمال آفریقا، کشوری را نمی‌توان یافت که به گونه‌ای با یکی از همسایگانش، بر سر منابع آب، نفت، زمین و ... اختلاف نداشته باشد. همین مشکل هر از چند گاهی به رقابت تسلیحاتی دامن می‌زند و در مواردی باعث درگیری و جنگ کوتاه مدت و دراز مدت در خاورمیانه شده است؛ بنابراین، خاورمیانه از نظر سیاسی - امنیتی هم برای مردم منطقه و هم برای کشورهای دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (Mortazavi and Ali Karami, 2014: 686).

زیگنیو برژینسکی^۱ تئوریسین برجسته سیاست خارجی آمریکا و مشاور امنیت ملی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا پیرامون خاورمیانه و خلیج فارس می‌گوید: این منطقه شبیه زه کمانی است که تا انتها کشیده شده و آماده است تیری کشنده به سوی جهان پرتاب کند. از شاخ آفریقا تا افغانستان و از ایران تا خاور نزدیک زه این کمان است. این زه کانون رقابت سنگین ابرقدرت‌ها است و کانون پیرامونی آن نیز هر لحظه ممکن است مشتعل شود و جهان را به هیجان درآورد (Safavi et al., 2015: 124).

منطقه خاورمیانه به عنوان کانون انرژی جهان در سراسر قرن بیستم و به گونه‌ای مضاعف در آغاز قرن جدید، نقطه خیزش و ظهور تحولات و بحران‌های متعددی بوده که تأثیرات آن‌ها اغلب از سطوح منطقه‌ای فراتر می‌رفته است. منطقه خاورمیانه به ویژه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به این سو، به دلیل اهمیتی که در اقتصاد جهانی پیدا کرد، بیش از پیش مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفت و آن‌ها را وادار ساخت تا برای حضور و نفوذ در تحولات این منطقه از ابزارهای مختلفی استفاده کنند (Mohammadi and Tirgari Seraji, 2013: 207).

در قرن بیستم، این منطقه از یک سو تأمین کننده بخش عمده‌ای از انرژی جهان به شمار می‌رفت و از سوی دیگر کانون برخی از بحران‌ها و تنش‌هایی بوده است که عمدتاً ناشی از حضور اسرائیل و مطامع برخی از قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا است. به همین دلیل، تحولات منطقه خاورمیانه با امنیت جهانی و نیز اقتصاد سیاسی بین‌الملل گره خورده است. از همین رو است که خاورمیانه از دیر باز مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است که باعث شده این قدرت‌ها به فراخور منافع گسترده و نیازهای خود تعاریف مختلفی را از خاورمیانه ارائه دهند (Jafari, 2012: 191).

^۱. Zbigniew Brzezinski



نقشه شماره ۱- منطقه خاورمیانه (Source: https://wikitravel.org/en/Middle_East)

با پایان یافتن جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ میلادی امنیت سیاسی خاورمیانه با تهدیدات بیشتری مواجه شده است. برای مدت‌های طولانی تنش میان دولت‌ها، منطقه را در معرض بی‌ثباتی عمیقی قرار داده و به دفعات منجر به جنگ مستقیم، اختلال در امنیت سیاسی و اقتصادی و بحران‌های انسانی شده است. امروزه، تهدید به تهاجم در میان دولت‌ها به شیوه‌های جدید و خطرناک‌تری خود را نشان می‌دهد. رنگ باختن فرایند صلح میان اعراب و اسرائیل و در پی آن بروز خشونت، باعث شعله ور شدن احساسات ضد غربی در سراسر منطقه شده است. از سوی دیگر تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی نیز امکان وقوع درگیری در میان کشورهای رقیب را افزایش می‌دهد. صدور تروریسم از منطقه خاورمیانه به اقصی نقاط جهان، انزوای سیاسی و اقتصادی منطقه را در پی داشته است. توسعه و پیشرفت‌های داخلی نیز طی دهه گذشته در بی‌ثباتی منطقه دخیل بوده‌اند. نسل جدیدی از رهبران سیاسی بدون داشتن تجربه و مهارت‌های رهبری و بدون برخورداری از پایگاه‌های حمایتی، قدرت را در خاورمیانه به دست گرفته‌اند. افزایش میزان تحصیلات زنان، سلسله مراتب مرسوم اجتماعی را به چالش کشیده است. فناوری اطلاعات همچون تلویزیون های ماهواره‌ای که بیش از پیش در دسترس عموم قرار دارند، نقطه نظرات متنوع سیاسی و موضوعات اجتماعی را در معرض افکار عمومی ملت‌ها قرار می‌دهند. وقوع همزمان پیشرفت‌ها می‌تواند تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در پی داشته باشد. اثرات چنین تغییراتی در بلند مدت از منظر دموکراتیزه شدن و پیشرفت در حوزه حقوق بشر، ممکن است مثبت ارزیابی شود. هرچند اثرات کوتاه مدت چنین حالتی می‌تواند آشفتگی سیاسی و

اقتصادی، افزایش تهدید به جنگ و چرخش‌های غیرقابل پیش‌بینی در سیاست و رفتار برخی از دولت‌های منطقه را در پی داشته باشد (Wilkinson and O'Sullivan, 2006: 170).

چنین به نظر می‌رسد که لیبرالیزه کردن منطقه به کندی پیش خواهد رفت و حتی فرایند دموکراتیزه کردن محدودتر خواهد شد. دولت‌های خاورمیانه نوعاً تحت کنترل رژیم‌های اقتدارگر و غیردموکرات هستند. در سال‌های اخیر، این حکومت‌ها برای انجام اصلاحات در نظام سیاسی و کاستن از کنترل دولت بر رسانه‌های همگانی و سایر اشکال آزادی بیان، تحت فشار بوده‌اند. در پاسخ به این فشارها، برخی از دولت‌های مذکور فرایند لیبرالیزه کردن را در پیش گرفته‌اند که مقدمه‌ای بر آزادی‌های مدنی همچون آزادی بیان و آزادی برگزاری نشست‌ها و تجمعات می‌باشد؛ اما در عین حال این دولت‌ها در روند دموکراتیزه شدن محدودیت‌هایی را نیز ایجاد کرده‌اند. از نشانه‌های دموکراتیزه شدن می‌توان به توسعه نهادهای دموکراتیک همچون مجلس قانون‌گذاری به شکل انتخاباتی اشاره کرد. به عنوان مثال، برخی از دولت‌ها به شهروندان خود تنها اجازه مشارکت در آن دسته از سازمان‌های مدنی را می‌دهند که همچنان وابسته به دولت است در حالی که چنین سازمان‌هایی نماینده منافع عمومی محسوب نمی‌شوند. به هر حال به رغم این محدودیت‌ها، تداوم روند لیبرالیزه کردن ممکن است خواست مردم جهت انجام اصلاحات سیاسی را در پی داشته باشد و ممکن است منجر به تغییرات دموکراتیک بیشتری در بلند مدت شود (Esposito, 1993: 130).

از سوی دیگر ضعف اقتصادی این رژیم‌ها به احتمال زیاد موجب نارضایتی مردم از دولت‌هایشان خواهد شد. اصلاحات اقتصادی که اخیراً در حکومت‌های منطقه صورت گرفته است، در اشتغال‌زایی یا جلب سرمایه‌های خارجی به منطقه خاورمیانه با شکست مواجه شده‌اند. قروض سنگین، وضع مالیات‌های هنگفت و فساد حکومتی مانع از رشد اقتصادی در منطقه شده است. اخیراً خاورمیانه دستخوش بیکاری، فقر، تقاضا برای آب آشامیدنی و تأمین مواد غذایی نیز بوده است. این در حالی است که رشد سریع جمعیت، موجب تشدید این مشکلات در سال‌های آینده خواهد شد. کشورهای منطقه ناگزیر از واردات بیشتر مواد غذایی و سرمایه‌گذاری گسترده در بخش بازیافت آب خواهند شد. تداوم رکود اقتصادی، باعث از بین رفتن اعتماد مردمی نسبت به رهبران می‌شود و همچنین احتمال بروز ناآرامی را افزایش خواهد داد. علاوه بر این، باقیمانده جوانان تحصیل‌کرده فاقد شغل، زمینه مساعدی را برای رشد و افزایش بنیادگرایی افراطی فراهم خواهند آورد. در همان حال، اصلاحاتی که برای بهبود وضعیت اقتصادی این رژیم‌ها ضروری است - همچون کاهش تصدی‌گری و افزایش پاسخگویی دولت - با ایجاد نارضایتی در طرفداران حکومت، می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتی گردد (Gönderfrank, 2003: 118).

با توجه به این مقدمه سؤال اصلی که در این مقاله مطرح می‌شود این است که جامعه شبکه‌ای چیست و چگونه شرایط ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری تروریسم نوین^۱ را در منطقه خاورمیانه فراهم آورده است؟ در این مقاله تلاش خواهد شد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مقالات علمی و پژوهشی به تحلیل و تبیین جامعه شبکه‌ای و نقش آن در ایجاد شرایط ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری^۲ تروریسم نوین در منطقه خاورمیانه پرداخته شود.

^۱. New terrorism

^۲. Geopolitical, geo-economic and geo-culture

رویکرد نظری و مفهومی

پدیده جهانی شدن با ابعاد مختلف خود که همانا متأثر از ابعاد گوناگون تعاملات انسان عصر جدید است، سعی دارد از چارچوب تنگ تعریف هابزی از امنیت و متعاقب آن ناامنی پا را فراتر بگذارد. این چارچوب شکنی در الگوی دولت - ملت بیشتر مشهود بوده است. جهانی شدن در پی این چارچوب شکنی، در واقع در حال متحول ساختن چارچوب قدرت سیاسی است که ثبات بسیاری از نظام‌ها بر آن مبتنی است. به عقیده استوارت کَلگ^۱ در فضای به وجود آمده در اثر ساختار شکنی جهانی شدن، ارتباطات از اهمیت بسزایی برخوردار می‌شود. در این حال به یمن ارتباطات که اساس مدل مدارات قدرت وی را تشکیل می‌دهد، انجام لازم برای استمرار حیات واحدها پدید می‌آید (Lotfi and Nādami, 2006: 142).

در بحث‌های کَلگ هنوز استلزامات حفظ هویت ملی به چشم می‌خورند اما همین استلزامات در طرح جامعه شبکه‌ای مانوئل کاستلز^۲ عملاً کنار گذاشته شده است. وی معتقد است با پایان عصر اطلاعات و آغاز عصر ارتباطات، بشر در هزاره سوم قدم به فضایی گذاشته است که کل جهان در آن به ارگانسیم (اندام واره) واحدی تبدیل شده است و تمام افراد (حقیقی و حقوقی)، واحدهای سیاسی و دیگر بازیگران تازه عرصه نظام بین‌الملل اندام‌های این جامعه شبکه‌ای هستند. بدیهی است با فرض چنین الگوهای جدیدی برای نظام بین‌الملل نه تنها مقوله امنیت و ابعاد آن تغییر یافته و ماهیت جدیدی کسب می‌کنند، بلکه به تبع آن تعریف از ناامنی نیز دچار تحول می‌شود. چنین تحولی که کاستلز از آن با عنوان تکانی سخت یاد می‌کند، به عقیده وی اساس و بنیان نهادهای اصلی جامعه همچون دولت ملی را زیر سؤال می‌برد: ... این تحول هزاره، صرف نظر از این که زمان آن را چگونه محاسبه کنیم، واقعاً دوران تحول است... فشار جهانی شدن ثروت و اطلاعات و محلی شدن هویت و مشروعیت، پی‌ریزی نهادهای اصلی جامعه همچون پدرسالاری و دولت ملی را زیر سؤال برده است (Rahbari, 2009: 109).

نتیجه آن که به باور کَلگ و کاستلز مشکل پیش روی انسان هزاره سوم، مسئله انطباق با ساختار تازه‌ای است که مرزهای ملی را شکسته و اصولی فراملی و یا به تعبیر کاستلز شبکه‌ای را پی‌ریزی نموده است. در این میان اولین و قوی‌ترین حس القاء شده به مردم جهان - به ویژه جهان سوم - چیزی نخواهد بود مگر احساس ناامنی. فروپاشی اتحاد شوروی^۳ که طی دهه‌های متممادی رقیب اصلی ابرقدرت دیگری در نظام بین‌الملل بود، بیم و هراس در هم شکستن پایه‌هایی که پیش از آن بسیاری از بازیگران به آن تکیه داشتند - یعنی مفهوم دولت - ملت را با خود به همراه داشت؛ به طوری که به باور برخی از صاحب‌نظران جهانی شدن، اگر چه در ابعاد اقتصادی و سیاسی ممکن است نوید پیش روی به سوی جهانی شدن یک دسته را بدهد، اما در بعد امنیتی در واقع به جهانی کردن ناامنی^۴ منتهی خواهد شد (Soltani Nezhad and Jamshidi, 2016: 98).

یکی از مباحث مهم در زمینه امنیت و اثرات پدیده جهانی شدن را باری بوزان مطرح ساخته است. وی در اکثر نوشته‌ها و کارهای تحقیقاتی خود به دنبال ایجاد نوعی پیوند میان تحلیل گران امنیت و محققان صلح است؛ بدین

^۱. Stewart Clegg

^۲. Manuel Castells

^۳. Soviet Union

^۴. Globalizing of insecurity

معنا که وی معتقد است عوامل زیادی از جمله وابستگی متقابل اقتصادی و آسیب‌پذیری‌های همگانی در برابر تهدیدات زیست محیطی، باعث پدید آمدن سرنوشت مشترک برای تمامی واحدهای سیاسی و وابستگی متقابل امنیتی آن‌ها شده است. بوزان معتقد است، آگاهی نسبی به پایان یافتن کاربرد راهبرد امنیت ملی در برابر وابستگی متقابل یاد شده، نوعی سیستم بین‌المللی با مشخصه آنارشی فراگیر را به وجود آورده است، یعنی همان وضعیتی که کاستلز از آن به عنوان ناامنی جهانی یاد می‌کند. در وضعیت ناامنی جهانی یا آنارشی فراگیر بوزان، استفاده از نیروی نظامی به عنوان یکی از ابزار سیاست خارجی دیگر همانند گذشته و در مفهوم سنتی امنیت ملی کاربرد ندارد. وابستگی متقابل در زمینه امنیت ملی که از وجوه کاملاً مشخص جهانی شدن امنیت می‌باشد بدان معنا است که امنیت‌های ملی منفرد تنها آن هنگام که در کنار و در ارتباط با کل سیستم قرار می‌گیرند قابل درک هستند. از دیدگاه باری بوزان تحول امنیت ملی در پرتو تحولات عصر جهانی شدن، از امنیت ملی منفرد بازیگران عرصه نظام بین‌الملل به مفهوم امنیت بین‌المللی، صورت پذیرفته است. پترس غالی (دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد) نیز در سال ۱۹۹۲ میلادی به این مهم اشاره نموده است. وی معتقد است امنیت ملی در پی از رواج افتادن درگیری شدید و دامنه‌دار میان دولت‌ها، به امنیت بین‌المللی تبدیل شده است؛ اما همین مفهوم نیز دارای پیچیدگی و در عین حال ابهام خاصی است: درک معنای واژه صلح خیلی آسان است اما مفهوم امنیت بین‌المللی بسیار پیچیده است (Nasri, 2011: 134). تأثیر جهانی شدن بر امنیت ملی را از طریق بررسی چگونگی تأثیر آن بر حاکمیت دولت‌ها نیز می‌توان دنبال نمود. باری بوزان مفهوم امنیت بین‌المللی را بازتاب دهنده مجموعه‌ای از تغییرات سیستمی می‌داند که بر تصمیم‌گیری دولت‌مردان تأثیر می‌گذارد. صاحب‌نظران ویژگی‌های دولت‌های سرزمینی را پنج ویژگی برمی‌شمارند: نخست، دولت سرزمینی دارای قلمروی است که به شکل آشکاری توسط خطوطی مشخص از سایر دولت‌ها جدا گشته است؛ دوم، این قلمرو مطلق است؛ یعنی در آن هیچ قدرت دیگری غیر از خود همان دولت قابل شناسایی نیست. سوم، دولت در قلمرو خود هم قانون و هم اختیار اعمال قهر را در انحصار دارد، مگر آنکه از روی اراده این انحصار را متغی کند، مانند دولت‌های عضو جامعه اروپا که برای اهداف خاصی پذیرفته‌اند قانون اروپا را بر قوانین ملی خود مقدم بشمارند (اقتدار دولت شامل همه کسانی می‌شود که در سرزمین حضور دارند). چهارم، دولت ملی مستقیماً - و نه از طریق مراجع واسطه‌ای که زیردست و در عین حال تا اندازه‌ای خود مختار باشند مانند جوامع فئودالی یا انواع خاصی از امپراتوری‌های سنتی که قبلاً رایج بود- بر شهروندان خود حکم می‌راند؛ و سرانجام، حاکمیت مستقیم بر ساکنین توسط مراجع مرکزی دولت ملی، مستلزم درجه معین از برخورد یکسان و همگون با ساکنین کشور می‌باشد. جهان کنونی متشکل از حدود دویست دولت است. پایان جنگ سرد برای شماری از دولت‌ها آن‌هایی که در اردوگاه کمونیسم قرار داشتند دوران فاجعه و متلاشی شدن بود. در برخی نواحی، قدرت دولت و سازماندهی آن به دلایل خاصی دیگر وجود ندارد. برای این معضلات منطقه‌ای دلایل ویژه‌ای می‌توان یافت. در چنین شرایطی نه تنها دولت‌های تازه به استقلال رسیده بلکه حتی برخی از قدیمی‌ترین و از لحاظ سنتی قوی‌ترین و با ثبات‌ترین دولت‌ها از انجام مسئولیت‌هایی که در گذشته با موفقیت به انجام می‌رساندند، عاجز ماندند (نمونه آشکار آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است). در این شرایط حتی برقراری امنیت عمومی و خصوصی برای اشخاص و اموال که دولت‌های پیشرفته غربی از بابت آن به خود می‌بالیدند، دیگر امر تضمین‌شده‌ای نیست (واقعه یازده سپتامبر و

فروپاشی تندیس مباحثات امنیت داخلی آمریکا که پس از شوروی خود را ابر قدرت بلامنازعه نظام بین‌الملل می‌دانست، شاهد مثال مناسبی بر این ادعاست) ظهور بازیگران فراملی فعال در داخل کشورها، جدای از تأثیر و قدرت آن‌ها به این معنا است که دولت دیگر کنترل مطلق را بر آنچه در قلمرو سرزمینی‌اش می‌گذرد ندارد. در این وضعیت ممکن است دولت‌ها مجبور به مذاکره با این قدرت‌های فراملی، درست همانند دیگر قدرت‌های حاکم شوند. این موضوع خود نمایانگر عمومی‌تر شدن وظایف دولت در آستانه هزاره سوم میلادی بود (Tavassoli, 2003: 147).

تروریسم نوین در منطقه خاورمیانه

واژه تروریسم در چنان معانی متفاوت و متعددی به کار رفته که تقریباً بی‌معنا شده است و هرگونه اقدام خشونت‌بار را در بر می‌گیرد. البته همان‌گونه که مایکل لیمن^۱ و گری پارتر^۲ گفته‌اند: «هر چند نه ایالات متحده و نه سازمان ملل متحد تعریف رسمی از تروریسم ارائه نکرده‌اند، اما اغلب صاحب نظران به طور کلی در این نکته توافق دارند که تروریسم به رفتار مجرمانه و خشونت باری اشاره دارد که برای نیل به هدفی سیاسی صورت می‌پذیرد». برخی نویسندگان با آگاهی از محدودیت‌های فراروی مفهوم‌سازی علمی از تروریسم به انتزاع عناصر مشترک در اعمال تروریستی علاقه مند شده‌اند (Tayyeb, 2001: 67). برای نمونه آکس اشמיד^۳ عناصر مشترک و اصلی در تعاریف ارائه شده از تروریسم را این گونه برشمرده است:

اعمال خشونت و زور، تعقیب اهداف سیاسی، ایجاد وحشت و ترس، تهدید و واکنش‌های پیش‌دستانه، آماج خشونت و سازمان یافتگی خشونت. در حقیقت تعاریفی که در این زمینه وجود دارد دست کم سه خصیصه مشترک را مد نظر قرار می‌دهند:

اول، به کارگیری خشونت یا دست کم تهدید به اعمال آن: جی. آنجلو کورلت^۴ در این خصوص یادآوری می‌کند که نیازی نیست که تحقق عینی خشونت را تروریسم بنامیم، بلکه تهدید به اعمال آن نیز می‌تواند از عناصر ذاتی اعمال تروریستی باشد؛

دوم، خشونت با اهداف سیاسی: به منظور تفکیک تروریسم از سایر اشکال خشونت و اعمال بزهکارانه‌ای مانند قتل یا سوء قصد با انگیزه‌های اقتصادی و شخصی، برخی نویسندگان صرفاً گروه‌ها و بازیگرانی را در زمره تروریست‌ها قرار می‌دهند که در صدد تحت تأثیر قرار دادن اعمال و رفتار سیاسی حاکمان از طریق اعمال خشونت‌آمیز هستند. سوم، غیرنظامیان، آماج تهدیدات و آسیب‌های تروریستی: خصیصه‌ای که به عنوان عنصر اصلی متمایز کننده تروریسم از سایر (Sheikholeslami Et al., 2015: 183).

به راه انداختن آثار روانی مخرب علیه شهروندان مهم‌ترین ویژگی تروریسم و اعمال تروریستی قلمداد می‌شود. اشکال خشونت مطرح شده آسیب رساندن به شهروندان یا تهدید به اعمال خشونت علیه آنان است. به گونه‌ای که ایجاد ترس و تعاریف ارائه شده در خصوص تروریسم و تروریست به رغم داعیه علمی، فرا تاریخی و فرائثوریک

¹. Michael Lyman

². Gary Parter

³. Schmid

⁴. Corlett

خود، اساساً خصلتی تاریخی و محصور در زمان دارند و صورت‌بندی‌های مختلف دانایی درباره تروریسم معانی و مصادیق متنوعی را به وجود آورده است (Soleimani, 2006: 276).

اگر بخواهیم تعاریف علمی از تروریسم به دست آوریم، می‌توان از میشل فوکو^۱ کمک گرفت. مسئله اساسی در این خصوص درک و فهم شرایط پیدایش تروریسم و تروریست‌ها به عنوان موضوع دانش است. مفهوم «صورت‌بندی دانایی» از مفاهیم اساسی مورد بحث فوکوست که با برداشت آزادانه از آن می‌توان صورت‌بندی تعاریف موجود در خصوص تروریسم را بررسی کرد. از این منظر اپیستم^۲ تروریسم عبارت از مجموعه روابطی است که در یک مقطع تاریخی به کردارهای گفتمانی موجد دانش‌ها، علوم و نظام‌های فکری وحدت می‌بخشد. به این ترتیب، اپیستم تروریسم نوعی از دانش نیست، بلکه مجموعه روابطی است که در یک عصر تاریخی میان علوم در سطح قواعد گفتمانی به وجود آمده است (Fierahy and Zahiri, 2008: 166).

در سال ۱۹۶۸ میلادی موج جدید تروریسم در خاورمیانه شکل گرفت و دنیا شاهد سه گروه از سازمان‌های تروریستی شد که شامل گروه‌های ایدئولوژیک (چپی و راستی) نژادپرستی ملی (الحاق‌گرایی، تجزیه‌طلبی، خودمختاری) و گروه‌های سیاسی - مذهبی بود. در بین این سه موج تروریسم، گروه‌های سیاسی - مذهبی که یکی از آن‌ها گروه‌های اسلامی می‌باشند، بزرگ‌ترین تهدید به شمار می‌آیند (Torkishid and Jalayan Mehri, 2017: 56). در پاسخ به اشغال افغانستان توسط شوروی سابق (دسامبر ۱۹۷۹ تا فوریه ۱۹۸۹ میلادی)، حضور آمریکا در شبه‌جزیره عرب (دسامبر ۱۹۹۰ میلادی)، جنگ اول خلیج فارس (ژانویه ۱۹۹۱ میلادی) و اشغال عراق توسط نیروهای آمریکا (مارس ۲۰۰۳ میلادی)، اسلام‌گرایی از نظر قدرت، کمیت و نفوذ رشد پیدا کرد و در نتیجه ایدئولوژی‌های کینه‌توزانه و افراطی بیشتر مورد پذیرش قرار گرفت و گروه‌های تندرو اسلامی و تروریستی نفوذ بیشتری پیدا کردند و سازمان‌های اسلامی جدید، به سرعت توسعه یافتند. در سال تأسیس گروه «القاعده» (۱۹۸۸)، یعنی یک سال پیش از اینکه ارتش شوروی از افغانستان عقب‌نشینی کند، این گروه زنجیره‌ای از شبکه‌های موجود تروریستی ایجاد کرد. «القاعده» چتری را به وسیله به کارگیری رهبران فعال اسلامی برای خود ساخت که اسامه بن‌لادن به تدریج رهبری آن را به دست گرفت (Vaezzy, 2009: 728).

پس از پیروزی بر ارتش شوروی در افغانستان سال ۱۹۹۰ میلادی، «القاعده» استراتژی خود را تغییر داد و به انجام عملیات‌هایی در مناطق شهری از پیشاور پاکستان تا خارطوم سودان در دسامبر ۱۹۹۱ دست زد. و متعاقب آن اعضای «القاعده» شروع به آموزش عملیات تروریستی در سودان و جنوب لبنان کردند. کمپ‌هایی که در سودان برگزار شد، توسط نهادهای امنیتی و نظامی تحت حمایت و راهنمایی قرار می‌گرفتند (Ibid., 2009: 728).

امروز «القاعده»^۳ در یک دوره تحول قرار دارد. این گروه، پایگاه خود - افغانستان - و میزبان آن یعنی گروه فعال طالبان که بخش قانون‌گذاری حکومت افغانستان بود را از دست داده است. مهم‌تر از آن، دستگیری و مرگ دست‌کم نیمی از اعضا و حامیان و رهبران عملیاتی آن، اثرات بسیار قوی روی عملیات‌های آن‌ها گذاشته است. به رغم متوقف کردن ساختار آموزشی و عملیاتی آن در افغانستان، «القاعده» هنوز خطر و تهدید بلادرنگی برای دشمنانش

1. Michel Foucault

2. Epistome

3. Al-Qaeda

به شمار می‌رود. هرچند بنیاد فیزیکی و پرسنلی «القاعده» در دنیا تحت حمله قرار گرفته است، شبکه جهانی چندملیتی آن هنوز توانایی کافی در اجرای طرح‌های تروریستی را دارند. با نفوذ فیزیکی و ایدئولوژیکی در مناطقی که مسلمانان در آنجا مستقر می‌باشند، شبکه غیرمتمرکز «القاعده» با گروه‌هایی که همفکر خودشان هستند، کار می‌کنند. با فعالیت‌های مداوم آمریکا در کنار متحدان و دوستانش در افغانستان و پاکستان، هسته مرکزی «القاعده»، بخش سازماندهی حملات، آموزش، مالی و عملیاتی و دیگر قسمت‌های مربوطه به طرف مناطق بی‌قانونی از آسیا، خاورمیانه، شاخ آفریقا و قفقاز در حال حرکت هستند. پس از شناسایی نقاط ضعف و روزنه فرار از دست نیروهای امنیتی، جستجوگرهای «القاعده» به طور پایدار در حال نفوذ به خطوط دشمن هستند. در حالی که حضور «القاعده» در افغانستان هنوز وجود دارد، اعضای باقی‌مانده «القاعده» پس از ۱۱ سپتامبر فعال‌اند و با نیروهای تازه خود به مناطق دشمن نفوذ می‌کنند. برای «القاعده» مناطق دشمن محل امن و سرسبزی است که می‌تواند برای بازسازی، جمع‌آوری افراد و ضربه زدن به کار رود. هنوز اعضای آن، نخستین افراد روشنفکر در فعالیت‌های اسلامی به شمار می‌روند. این گروه با توجه به نمودار تشکیلاتی خود که توسط مؤسس آن، دکتر عبدالله اعظم پایه‌ریزی شد، به عنوان یک گروه مبارز اسلامی باقی ماند و به رغم از دست دادن کیفیت بالای توانایی، هنوز قادر است برای ده‌ها گروه اسلامی خارجی دستورالعمل ایدئولوژی و عملیاتی تنظیم نماید و به آموزش و حمایت مالی آن‌ها در دهه آخر پردازد. «القاعده» قادر است تا شرایط جهانی خود را به وسیله اعتماد به گروه‌های متحد جهت ادامه جنگ علیه آمریکا، متحدان و دوستانش حفظ کند و برای جلوگیری از متلاشی شدن ساختار آموزشی خود در افغانستان، «القاعده» از فعالیت‌های اسلامی جهت مؤثر واقع شدن به صورت ایدئولوژیک، نظامی و شرایط مالی استفاده فراوانی می‌کند.

با وجود امکان دستگیری و کشته شدن هسته مرکزی و رهبران کلیدی آن، ایدئولوژی جهاد جهانی ضد غربی «القاعده» در میان مسلمانان سیاستمدار و رادیکالی باعث حمایت «القاعده» می‌شود. مأموران و جاسوسان به جاهای مختلف سفر خواهند کرد تا هماهنگی گروه «القاعده» در مناطق امن مثل یمن، سومالی، بنگلادش، فیلیپین و چین^۱ را در دست گیرند. «القاعده» برای نشان دادن حضور خودش در دنیا، به طور قابل توجهی به شبکه‌های تروریستی جهانی خود در جنوب شرقی آسیا، جنوب آسیا، شاخ آفریقا، خاورمیانه و قفقاز تکیه دارد تا به دشمنان خود ضربه وارد سازد (Forati and bakhshi Sheikh Ahmad, 2012: 34).

جامعه شبکه‌ای و تروریسم نوین

جهانی شدن تا حدود زیادی متأثر از گسترش وسایل اطلاعاتی و ارتباطی بوده است نمی‌توان این نکته را انکار کرد که پدیده جهانی شدن نیز به گسترش این ابزارها کمک کرده است و لذا تا حد زیادی به تغییر تفسیرها و تعبیرها از امنیت منجر شده است؛ بنابراین به صورت ضمنی می‌توان جهانی شدن را به عنوان نقطه عطف تحول مفهوم امنیت در نظر گرفت. با شروع فرایند جهانی شدن قدرت اطلاعات در حال رشد بوده است به نحوی که به عنوان یک عنصر قدرت ملی در عصر جهانی شدن و انقلاب اطلاعات مطرح می‌شود. فناوری اطلاعات و ارتباطات سرعت جهانی شدن را

^۱. Yemen, Somalia, Bangladesh, Philippines and Chechnya

افزایش داده است و بر روی توزیع قدرت میان بازیگران بین‌المللی تأثیر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر قدرت بازیگران غیردولتی در نتیجه انقلاب اطلاعات و ارتباطات در جوامع ملی در حال افزایش است و این تغییر تأثیر به مراتب گسترده‌ای بر روی مفهوم قدرت و امنیت دولت ملت داشته است. به تعبیر دیگری می‌توان گفت که فناوری اطلاعات و ارتباطات امنیت دولت‌ها را با تهدید و فرصت‌هایی مواجه کرده است که به تبع آن تعریف از مفهوم امنیت نیز به عنوان متغیری وابسته از تحولات محیطی تغییر یافت؛ بنابراین در جهت تطابق مفهوم امنیت با واقعیات امنیتی تلاش‌هایی صورت گرفت و مفهوم امنیت به امنیت افراد انسانی، امنیت اجتماعی و امنیت سیستمی تغییر یافت (Soltani Nezhad and others, 2016: 42).

اگرچه امنیت در مفهوم سخت افزاری خود همچنان اهمیت دارد اما مفهوم نرم افزاری آن در عصر اطلاعات مؤثرتر و رایج‌تر شده است. در این فضا، جریان گسترده کالا، خدمات، پول و اطلاعات گسترش یافته است بنابراین تأمین امنیت هر یک از این موارد نیز به عنوان مشکلات جدید امنیت، اهمیت می‌یابد که در وهله اول نیازمند بازتعریف مفهوم جدید امنیت و سپس پوشش مشکلات جدید امنیتی در زیر مفهوم تعریف شده است. در این میان حتی خود پدیده جهانی شدن برای بسیاری از بازیگران بین‌المللی به عنوان تهدید امنیتی مطرح شده است. از دید این بازیگران جهانی شدن خود به یک بعد از تعریف امنیت تبدیل شده است که هیچ بازیگری نمی‌تواند در مقابل آن ایستادگی کند و هیچ جامعه بسته‌ای نیز نمی‌تواند بدون آن توسعه یابد. در نتیجه دولت‌ها تعاریف خود را از امنیت تغییر داده‌اند بر همین اساس بیش از پیش خود را لیبرالیزه می‌کنند و خود را مجبور به شفافیت و پاسخگویی می‌کنند؛ بنابراین جهانی شدن، امنیت را از حالت دولت محوری به سمت امنیت بازیگران غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی سوق می‌دهد که این فرایند قدرت دولت‌ها را کاسته و حاکمیت را از حالت مطلق بودن خارج کرده است. علاوه بر این امنیت انسانی و امنیت پایدار به عنوان مفاهیم کانونی مطرح می‌شوند. بر همین اساس می‌توان گفت که جهانی شدن حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و زیست محیطی را تحت تأثیر قرار داده است و به تبع آن بحران‌های جدید امنیتی را نیز در این شاخه‌ها ایجاد کرده که موجب نگرانی دولت‌ها و در نتیجه بازتعریف مفهوم امنیت بر اساس شرایط جدید شده است (Scholt, 2003: 916).

به نظر می‌رسد در آخرین سال‌های پس از جنگ سرد خشونت‌گرایی فرقه‌های مذهبی را عامل مهم در تقلیل مرزهای بین‌الملل و خاورمیانه به حساب آورد امروز در فضای خاورمیانه مرزها دچار تغییرات بسیار مهم گشته و گسست مرزی و سرزمینی در اغلب این کشورها مثل سوریه و عراق مواجه هستیم. آنچه در تحولات اخیر منطقه دیده می‌شود مرز زدایی نماد این تغییرات در حاکمیت و ساختار قدرت در این کشور است؛ بنابراین مرز زدایی اولین زمینه برای شکل‌گیری گروه‌های تروریستی هست جریان‌های تروریستی در دهه ۷۰ میلادی در قالب شبکه سرزمینی فعالیت داشته‌اند و میدان حضور آنان مشخص بود، در شرایط فعلی به عنوان مثال داعش در شرایط فعلی هویت ملی ندارد (Ebrahimi, 2002: 124).

در شرایط موجود از یک سو جامعه شبکه‌ای سر و کار داریم که گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی فعالیت کرده و در ساختار شبکه تغییرات ایجاد می‌کنند در این فضا دامنه اقتدار دولت سرزمینی دچار تغییرات گشته و چند پارگی سیاسی و اجتماعی پیش خواهد آمد و تأثیرات آن در روابط بین‌الملل گرچه در گذشته با رویکرد آنارشیسم تحلیل

می‌شد، در فضای فعلی با گسترش شبکه‌های اجتماعی تبدیل به فضای آشوب شده است. بنابراین فضای آشوب بازتولید تروریسم را به دنبال خواهد داشت امروز در خاورمیانه با فضای پسا و استغلیا مواجه هستیم با توجه به این نگاه با دولت‌های ضعیف و ورشکسته رو به رو خواهیم بود ویژگی این گونه دولت‌های خاورمیانه آن است که دامنه مقاومت علیه دولت مرکزی بیشتر بوده و بحران مشروعیت آن را به دنبال خواهد داشت اگر چه دولت‌ها از ساختار سلسله مراتبی تبعیت می‌کردند اما وقتی فضای آشوب قلمرو آن‌ها را پوشش می‌داده و ساختار سلسله مراتبی تبدیل به ساختار دگرگون شونده خواهد بود؛ بنابراین دولت مرکزی این گونه سیستم‌های سیاسی کارکرد خویش را از دست خواهد داد و با این شرایط فضای خاورمیانه فضای پسا و استغلیا^۱ بوده و تروریسم از ماهیت سرزمینی مشخص تبدیل به ماهیت منطقه‌ای خواهد شد و به همین ترتیب الگوهای ارتباطی مانند داعش و النصره^۲ فرادولت ایفای نقش می‌کنند. از نظر نگارنده دولت‌های خاورمیانه نسبت به یک دهه گذشته ضعیف‌تر شده و شبکه‌های اجتماعی نقش روشنی در ورشکستگی دولت‌های اقتدارگرای گذشته مثل حافظ اسد در گذشته در سوریه تأثیر گذاشته‌اند و امروز با افول اقتدار این گونه از دولت‌ها دچار ورشکستگی شده، اما نقش قدرت‌های خارجی مجال دیگری برای تحلیل می‌طلبید (Rahbari, 2009: 109).

توان نظامی و اقتصادی اطلاعات محور رمز قدرت شما خواهد بود. داعش قسمت عمده جذب نیروهایش را از طریق همین شبکه‌های اجتماعی بکار بسته و درصدد هست سریعاً پروژه هویت‌سازی را به اتمام برساند؛ بنابراین کشورهای غربی بیشترین تلاش را در این زمینه تثبیت داعش در فرایند رسانه‌ای اعمال نموده‌اند و آنچه که از حیات این گروه‌ها در خاورمیانه سراغ داریم نشانگر آن هست که گروه‌های تروریستی در این مناطق افسار گسیخته عمل می‌کنند و دامنه فعالیت‌هاشان را بعد از تثبیت به اروپا و امریکا خواهند کشاند و امروز غربی‌ها از آن غافل هستند (Horry, 2003: 432).

منابع ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئوکالچری تروریسم نوین در منطقه خاورمیانه

واقعیت آن است که خاورمیانه محل تقاطع دو دریا و سه قاره بزرگ و زادگاه پیامبران و جنگاوران برجسته از دوران باستان است که همواره طمع جهانگشایان را برانگیخته است؛ اما در دوران معاصر علاوه بر جاذبه‌های سنتی این فضای لایتناهی، ثروت افسانه‌ای آن (نفت) نیز بر میزان رقابت‌ها بر سر این قطعه از خاک دنیا افزوده است. گام نخست (مطرح شدن اهمیت خاورمیانه) را «فردینان دولسپس»^۳ فرانسوی با حفر کانال سوئز^۴ در سال ۱۹۸۶ میلادی برداشت، بدین ترتیب که یک قطعه از بزرگراه وصول (دستیابی) به هندوستان (بزرگ‌ترین مستعمره امپراتوری بریتانیای کبیر) را گشود و گام دوم را «ویلیام ناکس داریسی»^۵ برداشت که در سال ۱۹۰۸ میلادی برای نخستین بار نفت را از دل خاک ایران بیرون کشید و این منطقه را از آن زمان تاکنون به میدان رقابت و مبارزه دولت‌های بزرگ تبدیل کرد؛ اما جنگ جهانی اول که به سلطه امپراتوری عثمانی^۶ (ترکیه امروزی) بر خاورمیانه پایان داد، بیشتر به نفع

^۱. Post-Westphalia

^۲. ISIL and Nusra.

^۳. Ferdinand Marie de Lesseps

^۴. Suez Canal

^۵. William Knox Darcy

^۶. The Ottoman Empire

انگلستان تمام شد و نبردی که در جنگ جهانی دوم در این منطقه (خاورمیانه) روی داد نیز نتیجه‌اش برای نجات انگلستان و پیروزی متفقین به اندازه نبرد بریتانیا (حمله هیتلر به انگلیس) سرنوشت‌ساز بود. حکومت اتلی^۱ (نخست وزیر وقت انگلیس بعد از جنگ دوم جهانی) گمان می‌کرد به دنبال از دست دادن هندوستان (بزرگ‌ترین مستعمره امپراتوری بریتانیا) می‌توان به جای آن امپراتوری دیگری در خاورمیانه به وجود آورد که همچنان به حاکمیت بلامنازع لیره استرلینگ^۲ لندن در جهان ادامه دهد (Khani, 2005: 244).

در حقیقت می‌توان اذعان کرد انگلستان همان‌طور که با کشف هندوستان و سلطه و ارتزاق از آن به بزرگ‌ترین قدرت استعماری جهان بدل شد، با کشف نفت در خاورمیانه و اهمیت ژئواستراتژیک آن توجه جهانی را به این منطقه راهبردی نیز معطوف ساخت. بدین سبب نام خاورمیانه همواره با نام انگلیس و سابقه دیرین این کشور در سلطه و غارت منابع و تجزیه کشورها و جنگ‌های تجاوزکارانه علیه کشورهای اسلامی در سراسر خاورمیانه مترادف است (Hamed, 2006: 81).

به عبارت دیگر تسلط بیش از یک قرن انگلیس (۱۹۸۰-۱۸۸۰ میلادی) بر خاورمیانه و خلیج فارس در تحکیم سلطه بین‌المللی نظام امپریالیسم جهانی نقش بسیار اساسی و استراتژیک دارا بوده است. آل. اس. امری نظریه پرداز انگلیسی در دهه ۶۰ میلادی می‌نویسد: در مدتی بیش از یک قرن بریتانیای کبیر در آب‌های خلیج فارس تنها قدرت منطقه بوده است و اگر این راه دریایی برای بازرگانان جهان (امپریالیسم جهانی) باز نگه داشته شده است، همه مادیون تلاش و کوشش‌های دولت بریتانیا است، ما نه تنها برای خود، بلکه برای مجموع ملت‌ها به این کار دست‌زده‌ایم. امپراتوری بریتانیا پیوسته روی مردمی حساب می‌کند که تکالیف خود را درست به جای می‌آورند (Ghaffarian, 1994: 65).

واقعیت آن است که خاورمیانه بخشی از اهمیت خود را همواره در سیاست جهانی مادیون موقعیت جغرافیایی خود به عنوان پلی بین دریای مدیترانه و اقیانوس هند است. مناطق مهمی چون «کانال سوئز»، «دریای سرخ» و «خلیج فارس»^۳ نیز در این منطقه قرار گرفته‌اند. به علاوه راه مستقیم روسیه به اقیانوس هند و دریای مدیترانه فقط از این منطقه می‌گذرد و بالاخره خاورمیانه قسمتی از راه اروپا به هندوستان، آسیای جنوب شرقی و آسیای دور را تشکیل می‌دهد.

در واقع خاورمیانه به سبب نقش استراتژیک آن و سپس پیدایش نفت و همچنین قرار گرفتن در مجاورت بزرگ‌ترین مستعمره انگلیس یعنی هندوستان که منابع عظیم تولید ثروت برای امپراتوری بریتانیا را شکل می‌داد، دو پایه محوری در اقتدار جهانی انگلیس را تا قبل از جنگ جهانی دوم به وجود آورد. در سال ۱۸۸۵ میلادی یک مورخ انگلیسی به نام «آر. سی. لی»^۴ با اشاره به اهمیت خاورمیانه و موقعیت استراتژیک آن برای حفظ هندوستان می‌نویسد: می‌نویسد: «وظیفه به ما حکم می‌کند که هر جنبشی در ترکیه، هر نوع تحول جدیدی در مصر و هر اتفاقی در ایران یا در افغانستان را با هوشیاری فوق العاده بنگریم، زیرا ما صاحب کشور هندوستان هستیم. به همین علت ما دارای

^۱. Clement Attlee

^۲. Pound sterling

^۳. Suez Canal, Red Sea and Persian Gulf

^۴. Richard Charles Lee

موقعیت مهمی در سیستم قدرت‌های آسیایی بوده و نسبت به اوضاع و احوال کشورهایایی که در مسیر راه ما از اروپا به هندوستان قرار گرفته‌اند، دارای حساسیت مخصوص و بسیار قوی هستیم (Shakouie, 1349: 397).

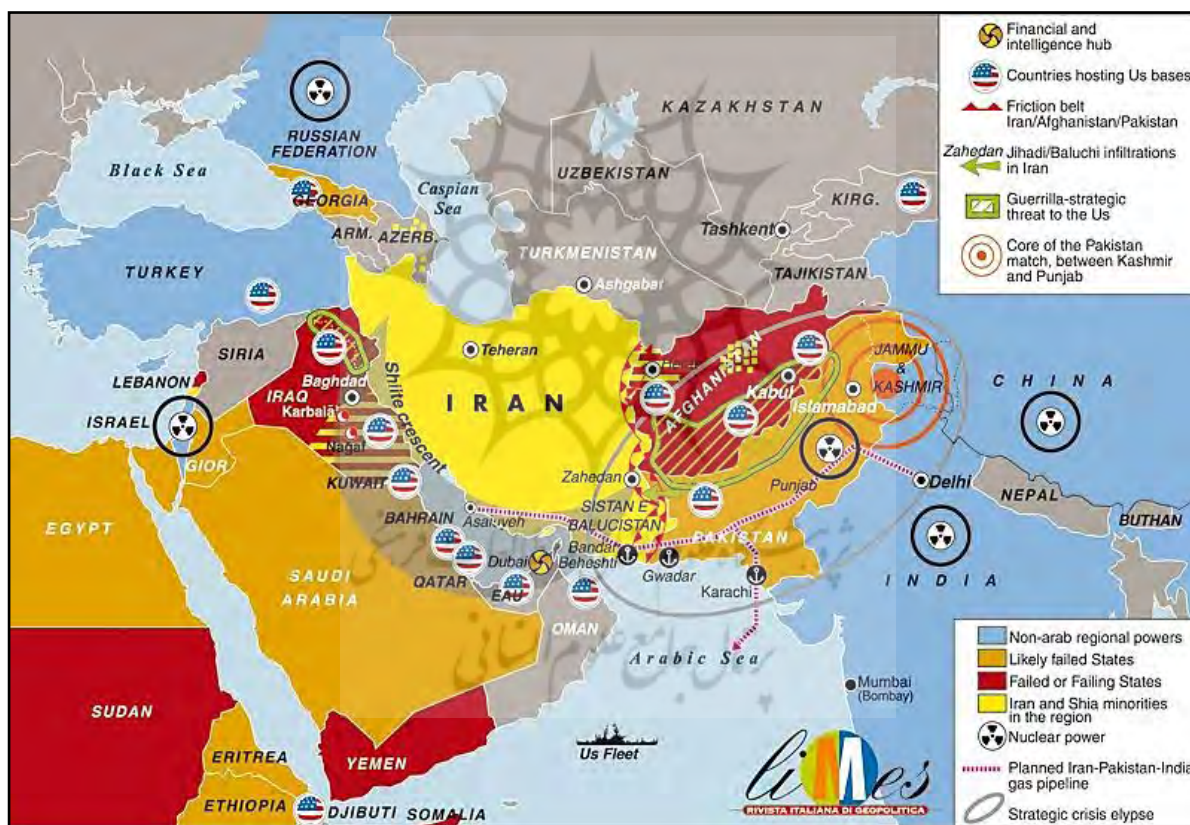
چندی بعد «لرد کرزن»^۱ سیاستمدار مشهور انگلیسی و وزیر خارجه اسبق بریتانیا می‌نویسد: ... ترکستان و افغانستان صفحه شطرنجی هستند که بر روی آن بازی دست یافتن و سیادت بر جهان انجام می‌شود... به همین جهت آینده انگلستان در اروپا تعیین نمی‌شود، بلکه در قاره‌ای انجام می‌شود (آسیا- خاورمیانه) که قسمت اعظم مهاجران ما از آنجا آمده‌اند، در حقیقت بدون هندوستان، امپراتوری جهانی انگلستان نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد و در تصرف داشتن هندوستان (بزرگ‌ترین مستعمره انگلیس) پایه و اساس قدرت و برتری در نیم کره شرقی جهان است. از منظری دیگر انگلیس برای حفظ هندوستان (کانون ثروت انگلستان) از گزند تهدیدات روس‌ها، تسلط بر ایران و افغانستان (همسایگان هند) و همچنین خاورمیانه که بین روسیه و هندوستان قرار می‌گرفتند را اصلی‌ترین رکن سیاست خارجی خود قلمداد کرد. این در حالی بود که روس‌ها نیز با سایه تهدید خود مبنی بر حمله و تسخیر احتمالی هندوستان همواره از انگلیس در اروپا و ایران باج‌گیری می‌کردند. یک ژنرال روسی به نام اسنسیو^۲ تأکید می‌کند که هر چه روسیه در آسیای مرکزی (مجاورت هندوستان) قوی‌تر باشد، به همان نسبت انگلستان در هندوستان ضعیف‌تر شده و نتیجتاً آماده دادن امتیازات بیشتری در اروپا خواهد شد. این در حالی بود که پتر کبیر (امپراتور مشهور روسیه تزاری) نیز علاوه بر توصیه تاریخی خود به سیاستمداران این کشور دایر بر رسیدن به آب‌های گرم (خلیج فارس) در وصیت نامه اسرار آمیزش تسخیر هندوستان را نیز هدف غایی سیاست خارجی روسیه قلمداد کرده است (Qamat, 2009: 100).

از طرف دیگر بعد از متلاشی شدن امپراتوری‌های عثمانی در پایان جنگ اول انگلستان با تحت کنترل درآوردن مستعمرات امپراتوری عثمانی که بین دریای مدیترانه و خلیج فارس واقع بود، موقعیت سوق الجیشی فوق‌العاده‌ای جهت دفاع از هندوستان در مقابل متجاوزان احتمالی و حفاظت از راه‌های ارتباطی بین شبه جزیره انگلستان و هندوستان به دست آورده و بدین ترتیب سرزمین‌های بین دریای مدیترانه و خلیج فارس تبدیل به مناطق کلیدی در برنامه‌های تدافعی انگلستان شده بودند.

^۱. George Curzon, 1st Marquess Curzon of Kedleston

^۲. A.E. Sneseev

اما به دنبال کشف نفت در خاورمیانه (ایران، عربستان، عراق و...) نقش و جایگاه این منطقه در چارچوب منافع استعماری انگلیس مضاعف شد و لندن با قدرت و قوت بیشتری به سیاست نفوذ در کشورهای خاورمیانه پرداخت. رهبران انگلستان همواره اهمیت خارق‌العاده‌ای برای خاورمیانه چه برای کشورهای واقع در این منطقه و چه راه‌های آبی واقع در آن قائل می‌شدند. هرچند بعضی از این مناطق به غیر از اهمیت سوق الجیشی، به علل دیگری نظیر دارا بودن نفت و سپس گندم و پنبه اهمیت داشتند و بنابراین تسلط و کنترل راه‌های زمینی و دریایی که به هندوستان منتهی می‌شد، فقط به معنای حفظ امنیت مرزهای هندوستان نبود، بلکه از نظر اقتصادی نیز منافع عظیمی را برای امپراتوری استعماری انگلستان با خود به ارمغان می‌آورد. به علاوه وجود موادی مانند نفت نه تنها منبع درآمد عظیمی را برای انگلستان تشکیل می‌داد، بلکه دسترسی به نفت این منطقه، حفاظت از راه‌های سوق الجیشی را نیز سهولت بیشتری می‌بخشید، چرا که نیروی دریایی انگلستان بدون کوچک‌ترین دغدغه خاطری می‌توانست نفت ارزان و فراوان خلیج فارس را مورد استفاده قرار دهد (Charles William Meins, 1999: 200).



نقشه شماره ۲- اهمیت ژئوپلیتیک خاورمیانه

Source: (<https://www.pinterest.com>)

شرایط حساس جهانی پس از جنگ دوم نیز باعث شد سیاستمداران برجسته بین‌المللی نیز هر یک از منظری خاص پیرامون این منطقه به طرح نظر پردازند. «سر آرنولد ویلسن» سیاستمدار سرشناس انگلیسی معتقد است هیچ یک از پیشرفتگی‌های آبی و دریا‌های موجود در کره خاکی ما (جهان) از نظر زمین شناسان و باستان شناسان، مورخان،

جغرافیدانان، بازرگانان و کارشناسان جنگی به مانند دریایی محدود که خلیج فارس نامیده می‌شود، دارای این چنین ذخایر غنی و سرشاری نبوده است (Mirahmadi, 1983: 46).

ویاچسلاو. ام. مولوتف^۱ وزیر خارجه مشهور اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز می‌گوید: «منطقه واقع در جنوب باتوم و بادکوبه تا خلیج فارس دریچه حیاتی و راه تنفس اتحاد جماهیر شوروی است.» اما شاید جامع‌ترین تعریف پیرامون جایگاه خاورمیانه و خلیج فارس طی دوران جنگ سرد و نظام دوقطبی حاکم بر جهان را «ریچارد نیکسون^۲» رئیس جمهور اسبق امریکا ارائه کرده است. وی پیش بینی کرده بود: در دوران حاضر قدرت نظامی و اقتصادی هر کشور بستگی و ارتباط کامل با نفت دارد. در نتیجه منطقه خلیج فارس در دهه پایان قرن حاضر (بیستم) منبع و منشاء تمام حوادث توفان زا خواهد بود. هرگاه اتحاد شوروی (روسیه فعلی) قدرت بستن شیرهای نفت خاورمیانه را به دست آورد، مسلماً قدرت به زانو درآوردن ممالک صنعتی غرب را نیز خواهد داشت. برای نیل به این مقصود، به هیچ وجه سلطه و استیلا بر ممالک منطقه مذکور مشابه اشغال خاک افغانستان ضرورتی ندارد، بلکه شوروی‌ها با توسل به طرق دیگر از قبیل فشارهای سیاسی خارجی یا ایجاد شورش و طغیان‌های داخلی به سهولت قادر خواهند بود غرب را از این منابع محروم کنند.

نیکسون با اشاره به اینکه همه گونه انرژی‌های جایگزین ممکن است تنها پاسخگوی بخشی از نیازهای بشری باشند، می‌افزاید: در حال حاضر که ما در «عصر نفت» زندگی می‌کنیم تا ده‌ها سال آینده منطقه خلیج فارس همچنان از اهمیت استراتژیکی بسیار شگرفی برخوردار خواهد بود، به این عبارت که یکی از مناطق پرآشوب و بی‌ثبات و ناآرام که به ویژه در معرض شدیدترین تهدیدهای توأم با محاصره است و در عین حال به صورت حیاتی‌ترین مراکز جهانی مورد توجه قرار گرفته است، همانا منطقه خلیج فارس خواهد بود. در حقیقت در دوران شکوفایی صنعتی جهان، عامل انرژی و سوخت به مثابه خون و تغذیه کننده سیستم اقتصادی بوده و قدرت اقتصادی به نوبه خود زیربنا و پایه قدرت نظامی است (Shafie Arabi, 2008: 114).

کشور بریتانیای کبیر در قرن نوزدهم بزرگ‌ترین قدرت صنعتی جهان محسوب می‌شد و در نتیجه اولین قدرت سیاسی و نظامی نیز شناخته می‌شد. کشور مزبور را می‌توان در حقیقت جزیره‌ای مستقر روی منابع عظیم زغال سنگ دانست و از آنجا که در قرن نوزدهم زغال سنگ تنها نیروی محرکه انقلاب صنعتی به شمار می‌رفت، لذا این کشور به صورت قابل توجهی از دنیای زمان خود جلو افتاده بود. به موازات اینکه زغال سنگ و نیروی محرکه حاصل از آن جای خود را به نفت می‌داد، بریتانیای کبیر یعنی اولین قدرت بزرگ جهانی زغال سنگ جای خود را به کشور ایالات متحده امریکا یعنی اولین قدرت بزرگ جهانی نفت واگذار کرد. نخستین چاه نفت جهان در سال ۱۸۵۹ میلادی در ایالت پنسیلوانیای^۳ امریکا حفر شد و با توجه به منابع عظیم نفتی امریکا، این کشور بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده نفت جهان شناخته شد. پس از چندی نفت و مشتقات حاصل از آن که باعث تولید هواپیما، کشتی، تانک و کامیون با سوخت بنزین شد، از ضروریات و الزامات نظامی در جهان شد. در جریان جنگ بین‌الملل اول

1. Vyacheslav Molotov

2. Richard Nixon

3. Pennsylvania

ژرژ کلمانسو^۱ نخست وزیر فرانسه گفت: نفت مانند خون برای پیروزی در جنگ ضروری است و سپس مارشال فوش^۲ از فرماندهان نظامی ارتش فرانسه تأکید کرد: هرگاه نفت در اختیار نداشته باشیم قطعاً در جنگ شکست می‌خوریم و بعدها لرد کرزن وزیر خارجه اسبق بریتانیا نیز گفت: متفقان در جنگ جهانی اول و دوم تنها سوار بر موجی از نفت به سمت پیروزی پیش رفته‌اند (Malalai, 1996: 64).

اما یکی از جامع‌ترین و علمی‌ترین تعاریف پیرامون خاورمیانه را پروفسور «جرج اوون»^۳ استاد تاریخ و خاورمیانه در دانشگاه هاروارد ارائه کرد. او معتقد است: اصطلاح خاورمیانه در اصل مفهومی ژئواستراتژیک است که برای اولین بار در مورد منطقه‌ای بین خلیج فارس و پاکستان به کار رفت. این اصطلاح (خاورمیانه) طی دوران جنگ جهانی دوم منطقه وسیعی از مصر تا ایران و از سوریه و عراق تا سودان را در بر می‌گرفت که تحت کنترل مرکز تأمین حفاظت منافع خاورمیانه در قاره بود (Yazdani et al., 2012: 62).

همچنین با گسترش تروریسم سلفی به اروپا و آمریکا و دیگر نقاط عالم و وارد آوردن آسیب‌های امنیتی جدی به حیثیت امنیتی کشورهای مدعی توسعه یافته با ضریب امنیتی بالا، فضای همراهی بین‌المللی در خشکاندن ریشه‌های اصلی این نوع تروریسم تحت حمایت معنوی و مادی کشورهای مرتجع عرب حوزه خلیج فارس و سرویس‌های غربی و صهیونیستی در حال حاضر فراهم است. ایزابل دایوستین^۴، استاد دپارتمان تاریخ روابط بین‌الملل در هلند، در مقاله‌ای با عنوان «چه چیزی در تروریسم نوین جدید است؟» سعی کرده ابعاد نوین تروریسم را در تحول کنونی آن توضیح دهد. به نظر وی، تروریسم جدید اولاً به لحاظ مرتکبان و سازمان‌دهی، طبیعتی فراملی دارد؛ ثانیاً مبتنی بر نوعی الهام و افراط‌گرایی مذهبی است؛ ثالثاً تروریست‌های جدید به سلاح‌های کشتار جمعی دسترسی دارند و هدفشان حمله به بیشترین مردم ممکن است و رابعاً آن‌ها قربانیان خود را به دقت انتخاب و دستچین نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را به صورت «فله‌ای» غیر تبعیض‌آمیز برمی‌گزینند (Duyvesteyn, 2007: 439-440).

امی زلمن نیز در تحلیلی پیرامون عناصر جدید در تروریسم نوین به تبیین تمایزها میان تروریسم جدید و «تروریسم قدیم» پرداخته و رویداد یازده سپتامبر را مقطع زمانی تاریخی برای تحول از تروریسم قدیم به تروریسم جدید دانسته است. وی تفاوت این دوگونه تروریسم را در چهار مورد می‌داند. اول آنکه اهداف تروریسم جدید از تخریب و ویرانی در خود آن نهفته است و از این رو می‌بایست آن را با مدل‌سازمانی تبیین نمود، در حالی که تروریسم قدیم، خشونت و ویرانگری را چونان ابزاری برای هدف سیاسی به کار می‌برد.

دوم آنکه، هدف تروریسم نوین بر جای گذاشتن بیشترین ویرانی ممکن است که آن را از طریق اشکال ویرانگر تسلیحات یا تکنیک‌ها همچون تروریسم انتحاری^۵ عملی می‌کند، در صورتی که تروریسم قدیم در پی آفرینش نمایشی دراماتیک از طریق کمترین خسارات بود.

¹. Georges Clemansu

². Ferdinand Foch

³. George Owen

⁴. Isabel Duyvesteyn

⁵. Suicide Terrorism

چهارمین و آخرین تمایز نیز به مبنای توجیه کننده تروریسم مربوط می‌شود. تروریسم جدید در زمینه‌ای مذهبی و آخرالزمانی توجیه می‌شود، درحالی‌که تروریسم قدیم ریشه در نوعی ایدئولوژی سیاسی داشت. والتر لاکوئر^۱ نیز در مقاله مشهور خود با عنوان «تروریسم پست مدرن» تروریسم جدید را، تروریسم پست مدرن نامید. به نظر وی، تروریسم نوین در چارچوب اهداف و قالب‌های مدرن همچون قدرت‌طلبی، منفعت‌جویی یا ملت‌گرایی نمی‌گنجد و اهداف یا قالب‌های پسا مدرن همچون مذهب، هویت و جهانی شدن برای توضیح آن لازم است (1996: 24-35; Laqueur).

سوم آنکه، تروریسم جدید به لحاظ سازمانی نیز از تروریسم قدیم متمایز می‌شود. تروریسم جدید غیر سلسله مراتبی^۲ و افقی است (به لحاظ توزیع مواضع اقتدار در سازمان)، درحالی‌که تروریسم قدیم سلسله مراتبی^۴ و عمودی بود. سازمان‌های قدیمی متمرکز بودند، درحالی‌که تروریسم جدید سازمانی نامتمرکز دارد.

۱- انگیزه

به لحاظ انگیزه، تروریسم نوین را می‌بایست در چارچوب مدل‌سازمانی و هویت پایه درک کرد و به تحلیل یا مقابله با آن پرداخت. به بیان دیگر، تروریسم نوین در قالب نوعی خرده‌فرهنگ بروز می‌یابد. خرده‌فرهنگ غالباً به معنای تفاوت یا تعارض فرهنگی با فرهنگ مسلط یا در حال غلبه است و از این لحاظ نوعی مقاومت در برابر آن به شمار می‌رود (Giddens, 1997: 238)

تروریسم نوین، از این منظر واکنشی است در برابر گرایش مسلط در روند جهانی شدن. یکی از جنبه‌های اصلی این گرایش، جهانی شدن فرهنگ غربی است که درصدد همگون‌سازی فرهنگ‌های مختلف و ادغام آن‌ها در فرهنگی فراملی به نام فرهنگ سرمایه‌داری است. چنین گرایشی، فرهنگ مذهبی را به عنوان اصلی‌ترین حوزه معنا دهی و امنیت بخشی در بسیاری از جوامع و به ویژه در خاورمیانه، با تهدید مواجه می‌کند.

این امر از آن روست که هویت مذهبی بر اثر گسترش معرفت‌شناسی سکولار در عصر جهانی شدن، بیش از گذشته تهدید و به حاشیه رانده شده است. این به حاشیه رانده شدگی و احساس تحقیر در تلفیق با گرایش‌های افراطی و برداشت‌های خشونت‌آمیز از مذهب، مبنای شکل‌گیری جنبش‌ها و سازمان‌های تروریستی همچون القاعده شده است.

مانوئل کاستلز^۲ در جلد دوم سه گانه خود، با عنوان «قدرت هویت» از ظهور هویت‌های مقاوم در هیأت جمعیت‌های دینی، فرهنگی، ملی، قومی و محلی در عصر اطلاعات سخن می‌گوید. هویت مقاومت ناشی از نوعی احساس طرد و کنار گذاشته‌شدگی است و به ایجاد جمعیت‌ها و جماعت‌های با گرایش‌های خاص منجر می‌شود.

کاستلز با بررسی موردی جنبش‌های معترض نظیر زاپاتیست‌های مکزیک، ملیشیا‌های آمریکایی، کاتالان‌ها در اسپانیا و آئوم شینریکیو در ژاپن و نیز با اشاره به جنبش‌های بنیادگرایانه دینی، نشان می‌دهد همه این نهضت‌ها، در برابر سیل بنیان‌کن شبکه‌ای شدن عالم، در تلاش‌اند با تکیه بر میراثی که آن را احیاناً جاودانی و لایتغیر به شمار می‌آورند، حصن حصینی ایجاد کنند و در برابر تغییراتی که در عالم در حال وقوع است، مقاومت ورزند (Castells, 2001: 30).

¹. Walter Lacoire

². Manuel Castells

وی برای مثال، به فرقه آئوم شینریکیو^۱ اشاره می‌کند. در ماه مارس ۱۹۹۵ میلادی سه حمله جداگانه در ۳ قطار زیرزمینی توکیو که با انفجار بمب‌های شیمیایی حاوی گاز سارین انجام گرفت، باعث مرگ ۱۲ و زخمی شدن پنج هزار نفر شد. پلیس با استفاده از اطلاعات مربوط به حادثه مشابهی که در ژوئن ۱۹۹۴ میلادی در ماتسو موتو^۲ رخ داده بود، به این نتیجه رسید که این حملات توسط اعضای آئوم شینریکیو صورت گرفته است. بر اساس گفته‌های خود این فرقه، هدف غایی آئوم شینریکیو، زنده ماندن در دوره آخرالزمان است که به زودی فرا می‌رسد و همچنین نجات ژاپن و جهان از جنگ ویرانگری که نتیجه اجتناب‌ناپذیر رقابت شرکت‌های ژاپنی و امپریالیسم آمریکا برای ایجاد نظم نوین جهانی و دولت واحد جهانی است (Ibid: 139).

سازمان القاعده نیز یکی از همین جنبش‌ها به شمار می‌رود که خالق یازده سپتامبر به مثابه قیامی نمادین -نمایشی علیه جهانی شدن فرهنگ سرمایه‌داری غرب است.

تروریسم سلفی نوین در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی شروع شد در موج قبلی نیز معمولاً مذهب نقش مهمی داشته است همان‌طور که مبارزات ارمنیان، مقدونیان، ایرلندیان، قبرسیان، اسرائیلیان و فلسطینیان، نشان می‌دهد. فعالیت‌های مذهبی و قومی نیز در مبارزات آن‌ها وجود داشته است؛ اما تنها در این موج است که مذهب نقش بسیار متفاوت و مهمی ایفا می‌کند. در واقع، یکی از خصوصیات که با تروریسم فعلی، صفت نوین بودن بخشیده است، استفاده از مذهب است. البته مذهب فقط وسیله‌ای برای مشروعیت بخشیدن به خشونت است و چنین گروه‌های فقط می‌خواهند با توجیه مذهبی، مردم را به خود بدبین نکنند بر همین اساس، آن‌ها همچون گذشته به اهداف سیاسی خود پایبند بوده و آن‌ها را دنبال می‌کنند. با این حال، در هم تنیدگی انگیزه مذهبی و اهداف سیاسی سبب شده است تا تمایز میان جنبه‌های مذهبی و سیاسی گروه‌های تروریستی مذهبی مشکل شود. بدن سان، تروریسم نوین از دل تروریسم سلفی بیرون آمده است (bahari and bakhshi Sheikh Ahmad, 2011: 156).

۲- سازمان‌دهی

تروریسم نوین، همان‌گونه که گفته شد، گرچه در برابر جهانی شدن شکل گرفته، ولی از امکانات و قابلیت‌های آن به تمامی بهره می‌برد و در واقع، در کنار تقابل، از رویکرد استخدام نیز سود می‌جوید. بنابراین، سازمان‌دهی تروریسم نوین، هم گام با ظهور جامعه شبکه‌ای، سازمان‌دهی شبکه‌ای است و از این رو به آن تروریسم شبکه‌ای^۳ نیز می‌گویند. شبکه، نوعی سازمان‌دهی غیر سلسله‌مراتبی است که در آن، رابطه‌ای کمابیش هم‌تراز و هم سطح مابین اعضا یا هسته‌های تشکیل دهنده آن وجود دارد. صورت‌بندی شبکه‌ای را می‌توان به تور ماهیگیری تشبیه کرد که هسته‌ها، گروه‌ها و جریان‌ها، گره‌های آن را تشکیل می‌دهند. این گروه‌ها عمدتاً در تعامل با یکدیگرند و حداکثر استقلال را برای ابراز خلاقیت و هویت خود دارند. به این معنا، شبکه، مجموعه‌ای از نقاط اتصال یا گره‌های به هم پیوسته است. نقطه اتصال یا گره، نقطه‌ای است که در آن یک منحنی خود را قطع می‌کند. اینکه نقطه اتصال چه چیزی است، مشخصاً به نوع شبکه‌های مورد نظر بستگی دارد.

^۱ .Aum Shinrikio

^۲ .Matsu Motto

^۳ . Network Terrorism

القاعده نیز نوعی شبکه گسترده تروریستی است که گروه‌های آن از طریق فناوری اطلاعات به هم مرتبط‌اند. آن‌ها از طریق شبکه‌های پشتیبانی کننده مالی و ایدئولوژیکی تقویت می‌شوند و به صورت غیرمتمرکز عمل می‌کنند. بنابراین، برخلاف گروه‌های سنتی، این شبکه‌های تروریستی هیچ پایگاه واحدی ندارند تا بتوان با از بین بردن آن کل تشکیلات را از بین برد. ساختار شبکه بن‌لادن به‌گونه‌ای است که امکان ضربه‌پذیری آن را به حداقل می‌رساند، زیرا در این شبکه، قدرت مرکزی، سلسله مراتب و مقر اصلی به شکل سنتی و مشخص آن موجود نیست و هر بار مسیر و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد (Pour Seyed, 2009: 160).

۳. ابزار

تروریسم جدید در مقام بهره‌گیری از ابزار نیز بیش از هر زمانی از قابلیت‌های جهانی شدن سود می‌جوید. ارتقاء تروریسم به گونه نوین آن، نه بر مبنای انقلاب در ابزار اعمال خشونت، بلکه بر مبنای بهره‌برداری از انقلاب رسانه‌ای یا انقلاب اطلاعاتی صورت گرفته است. انقلابی که بر اساس آن، تصاویر، جای اخبار را به مفهوم کلاسیک آن گرفته است.

اهمیت استفاده از تبلیغات و رسانه‌ها برای داعش به حدی است که در بین هیئت‌های هشت‌گانه اجرایی که زیر نظر شورای داعش فعالیت می‌کنند دو «هیئت اطلاع‌رسانی» و «هیئت رسانه‌ای» وجود دارد که اولی به گردآوری اطلاعات می‌پردازد و دومی وظیفه فعالیت رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی را بر عهده دارد. در میان گروه‌های بنیادگرا و افراطی که معمولاً سر ناسازگاری با دنیای مدرن و مدرنیته دارند از نظر نگاه به ارتباطات و رسانه‌ها و تبلیغات، داعش یک پدیده خاص و استثنا محسوب می‌شود. آن‌ها با استفاده از این امکان رسانه‌ای و تبلیغاتی موجی از رعب و وحشت را راه‌اندازی می‌کنند و با ایجاد یک فضای روانی به نفع خود از این فضا برای پیشبرد اهداف نظامی و فراهم نمودن زمینه برای تسهیل در پیشروی و گسترده نمودن مناطق تحت سلطه خود استفاده می‌کنند (Milani, 2015).

از همین رو گروه‌های تروریستی مذهبی در محدوده شرق کشور هم بدین گونه از تجهیزات و رسانه جهت انعکاس عملیات‌های خود و تأثیر روانی بر مردم بهره‌برداری می‌نمایند که در یکی از عملیات‌های خود شهادت ۸ مرزبان ج.ا.ا در نروز ۹۴ را به تصویر کشیده و در فضای اینترنت منتشر ساختند لیکن به فضل خداوند و هوشیاری عوامل امنیتی کشور مسئول رسانه‌ای گروهک جند شیطان در پاکستان، چند روز پس از این عملیات به هلاکت رسید.

• تروریسم سلفی تهدیدکننده کشور

«والتر لاکوور»^۱ در مقاله‌ای که به سال ۱۹۹۶ نوشت، پیش بینی کرد که به پایان قرن بیستم و آغاز هزاره جدید، تروریسم جایگزین جنگ‌های بزرگ در طول قرن نوزدهم و بیستم خواهد شد به نظر می‌رسد پیش بینی وی به واقعیت بدل شده است. تروریست‌های جدید کمتر از پیشینیان خود در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی ایدئولوژیک هستند و در عین حال، بیشتر از آن‌ها به اعتراضات مذهبی و قومی متوسل می‌شوند. در واقع، در تروریسم نوین، مذهب بیشتر به عنوان ارتباط‌دهنده انگیزه‌ها و اهداف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به کار گرفته می‌شود. پس

^۱. Walter Lacquer

مذهب، نه علت مستقیم تروریسم و نه علت افراط‌گرایی سیاسی است و در همه مذاهب می‌توان نمونه‌هایی از این دست را شناسایی کرد.

ساختار سازمان متفاوت در گروه‌های تروریستی سلفی سبب شده است سازمان آن‌ها از تحرک بالایی برخوردار شود. استفاده از ساختار شبکه‌ای، این امکان را می‌دهد تا گروه‌های تروریستی جدید به راحتی در محیط‌های مختلف سلول‌های جدید ایجاد کنند و با توجه به اینکه سلول‌ها هیچ رابطه‌ای با یکدیگر ندارند. در نتیجه، از بین رفتن یک سلول به سلول‌های دیگر ربط ندارد و شبکه به راحتی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

تروریسم سلفی هیچ محدودیتی را چه در داخل و چه در خارج بر نمی‌تابد. این نوع از تروریسم، بین‌المللی بوده و به عبارتی، به طور واقعی جهانی محسوب می‌شود؛ شهروندان عادی را بیشتر از نظامیان هدف قرار می‌دهد؛ همیشه در حال جابجایی است و از این نظر، مثل زنبور عسل در کندو عمل می‌کند. فعالیت تروریست‌ها در گستره جهانی، صلح جهانی را نیز به خطر انداخته است. در نوع قدیمی تر تروریسم با توجه به اینکه فعالیت تروریست‌ها در گستره ملی و یا در نهایت، در گستره منطقه‌ای بود، گروه‌ها و اهداف آن‌ها به راحتی قابل شناسایی بود؛ اما در عصر جهانی شدن و کم‌رنگ شدن مرزها، تروریست‌ها نیز گستره فعالیت خود را گسترش داده‌اند. بر همین اساس، نه تنها شناسایی آن‌ها مشکلاتی را در پی داشته است، شناخت اهداف و منطقه فعالیتشان نیز سخت از قبل شده است. بهره بردن از جهانی شدن صنعتی، تروریست‌های جدید را بیشتر از پیش خطرناک کرده است. در دسترس بودن سلاح‌های کشتار جمعی، به ویژه نوع بیولوژیکی و شیمیایی آن، موجب شده است تا تروریست‌ها معاصر خطرناک‌تر از قبل شوند. علاوه بر این، تکنولوژی ارتباطات، ارتباط تروریست‌ها با یکدیگر را آسان‌تر کرده است.

به طور کلی، این پژوهش نشان می‌دهد تروریسم نوین بسیار پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از نوع قدیمی تر آن شده است و همین امر، مقابله با آن را با مشکلات متعددی روبه‌رو کرده است. تنوع گروه‌های تروریستی نوین و همچنین دیرپا بودن سنت تروریستی در کشورمان این امکان را به تروریست‌های نوین می‌دهد تا با استفاده از ظرفیت‌ها و امکانات جدید، منافع ملی ج.ا.ا را در ابعاد داخلی و منطقه‌ای در معرض تهدید قرار دهند. به بیان دیگر، در صورت تحقق تهدید تروریسم نوین بر ضد ج.ا.ا، این احتمال وجود دارد که از بعد منافع داخلی، به تضعیف روحیه ملی منتهی شود که در مواقع حساس می‌تواند به تردید در حراست از کیان ملی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی تبدیل شود. در بعد منطقه‌ای نیز تروریسم سلفی می‌تواند منافع جمهوری اسلامی ایران را با تهدید روبرو کند و می‌تواند منزلت ایدئولوژیک نامید. بدین معنی که تروریسم سلفی بدو همزیستی مسالمت‌آمیز شیعه و سنی را در منطقه به شدت بر هم می‌زند و حتی در شرایط حاد ممکن است روابط آن‌ها در جامعه ایرانی تحت تأثیر قرار دهد. در این صورت، شکاف سنی- شیعه در برابر شکاف اسلام و غرب تقویت می‌شود؛ و ثانیاً در صورت وقوع، منافع مشترکی را میان ج.ا.ا و ایالات متحده (به عنوان هدف اصلی تروریسم سلفی در حال حاضر) در منطقه ایجاد می‌کند که ممکن است دو طرف را ترغیب به همکاری پیرامون این منفعت مشترک نماید. در این صورت، مرز ترسیم شده در اذهان مردم منطقه و مسلمانان جهان میان جمهوری اسلامی و آمریکا کدر خواهد شد و این بیش از هر چیز به منزله تضعیف شان ایدئولوژیک ج.ا.ا به ویژه در بعد منطقه‌ای است (Poursaeid, 2006: 841-842).

• وضعیت مقابله با تروریسم سلفی در کشور

قوت‌ها: روش امنیت ایجابی، رویکرد امنیتی ج.ا.ا در استان‌های مرزی است تا ضمن حفظ وحدت اهل تسنن و تشیع، بر حفظ یکپارچگی و انسجام ملی اقدام گردد؛ اما در مقابله با تروریسم سلفی در ذیل این دیدگاه کلان برخورد سلبی با عوامل و افراد تندرو و افراطی می‌باشد که معمولاً این افراد از خارج از کشور توسط سرویس‌های بیگانه پشتیبانی و مورد حمایت و هدایت قرار می‌گیرند. الف) شناخت صحیح مسئله و اشراف بر آن و کنترل روندهای ضد امنیتی این پدیده در کشور ب) وجود تقسیم‌کار مناسب بین نیروهای امنیتی، انتظامی، نظامی در کشور و تعامل نسبتاً مناسب در مقابل پدیده تروریسم ج) وجود تجربه مناسب در مقابله و مهار این‌گونه پدیده‌ها که در طول سال‌های پس از انقلاب به دست آمده یا در مقابله پیرامونی و همکاری با کشورهای آسیب دیده از این پدیده کسب گردیده است.

ضعف‌ها: الف) عدم سیاست‌های کلان و راهبردهای مناسب برای چگونگی مدیریت در حوزه استان‌های دارای چالش‌های امنیتی واقع در مرز. ب) استفاده ابزاری احزاب و جناح‌ها از اقوام و مذاهب در راستای حمایت‌های انتخاباتی بدون در نظر گرفتن مصالح امنیت ملی ج) توسعه نیافتگی استان‌های مرزی د) ضعف در اشراف اطلاعاتی بر تحركات گروه‌های تندرو در کشورهای هم‌جوار مانند پاکستان و افغانستان بعلاوه عدم استقرار دولت مقتدر در این کشورها ه) ضعف در دیپلماسی و مراودات امنیتی با کشورهای هم‌جوار در جلوگیری از پشتیبانی و شکل‌گیری گروه‌های تروریستی معاند با ج.ا.ا در خاک آن کشورها است.

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

آنچه که در محیط امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی به‌عنوان تهدید جدی برای کشورها در حال حاضر جولان می‌دهد، تروریسم سلفی است. هر چند سرویس‌های حریف در جهت ضربه به جبهه مقاومت آن را تدارک و مورد حمایت همه جانبه خود قرار دادند و تا حدی از این ابزار در مهار و کنترل ایران گام برداشته‌اند لیکن هدف اصلی درگیر کردن ام‌القراء مقاومت اسلامی در این عرصه و ایجاد ناامنی در کشور ایران بود. لذا با وجود بسترهای موجود قومی و مذهبی و فعالیت‌های گذشته گروهک‌های تروریستی مذهبی در جنوب شرق (سیستان و بلوچستان) و جنوب غرب (خوزستان) و غرب کشور، جمهوری اسلامی ایران بر کنترل تحركات تروریست‌ها در خارج از مرزهای جغرافیای کشور و فعالیت‌های نظامی و دیپلماتیک عاملان آن‌ها را عملاً در کشورهای منطقه زمین‌گیر کرده و مختصر توان آن‌ها را در داخل کشور مهار و مورد ضربه قرار داده است و تنها تحركات تروریستی محدود داخلی یا منتهی به مرز کشور ختم می‌گردد.

بنابراین ضرورت دارد مسئولین سیاسی و امنیتی کشور، در فضای مناسب در راستای ایجاد بستر امن نسبت به تدوین سیاست‌های کلی و اقدام جدی در ارتقاء نقاط قوت بالا و برطرف کردن معایب و نقاط ضعف‌های ذکر شده در قبل، نسبت به تقویت انسجام قومی و مذهبی در کشور به ویژه در جدار مرزها گام اساسی برداشته و با اشراف بیشتر در خارج مرزها و کمک به کشورهای همسایه برای از بین بردن ریشه‌های اختلافی مذهبی با تلاش اقتصادی و اجتماعی نسبت به تضمین امنیت محیط پیرامونی اقدام گردد.

References

- Alexander Spencer, Questioning the Concept of New Terrorism, *Peace Conflict & Development*, Issue8, January2006, p3,
- Amini, Armin (2005), The Psycho-Security Objectives of the Great Middle East Project, *Quarterly Journal of Psychological Operations*, No. 11
- Amini, Armin (2005), The Psycho-Security Objectives of the Great Middle East Project, *Quarterly Journal of Psychological Operations*, No. 11
- Ebrahimi, Shahrooz (2002), Globalization and National Security of the Islamic Republic of Iran, *Quarterly Journal of Defense Studies and Security*, No. 33
- Bahari, Behnam (2011), Shaikh Ahmad, Mehdi, The Transformation of the Concept of Terrorism from Motivation to Activity, *Journal of Islamic Revolution Studies*, Vol. 8, No. 27
- Castells, Manuel (2001), *Information Age, Secondary, Identity*, Hassan Chavoushian translation, Tehran: New Design.
- Elahi, Homayoun and Zohreh Potein-chi (2008), Historical Transformation in the Middle East, *Journal of Encyclopaedia*, No. 3
- Esposito, John A. (1993), *The Persian Gulf War, Islamic Movements and the New World Order*, Mia Ziaei, *Political Science Quarterly*, Pres. No. 3
- Farychi, Davood and Samad Zahiri (2008), Terrorism; Definition, History and Approaches available in the Analysis of Terrorism, *Political Quarterly*, No. 7
- Forati, Abdul Wahhab and Mehdi Bakhshi Sheikh Ahmad (2012), Political Islam and Al-Qaeda, *The Political World Political Studies Quarterly*, No. 2
- Ganderfrank, Andre (2003), *World War III, Political Economy of the Persian Gulf War and the New World Order*, Translation by Mohammad Reza Amin, *Quarterly of Knowledge* No. 66
- Ghaffarian, Cyrus (1994), *The Middle East Crisis (Post-World War II Crisis)*, *Growth Teacher's Quarterly*, No. 108
- Giddens, Anthony (1997), *Sociology*, Translated by Manouchehr Sabouri, Tehran: Nayer Nay, Third C.
- Hamed, Ayman (2006), from Neil to Turabura, 100 years of political history in the Middle East / Dialogue, interviewed by Haykoflotv, Ali Ali Mohammadi translation, *Quarterly Journal of the Social Sciences Month*, no. 106, 107, and 108
- Hori, Abolfazl (2003), Witnesses: Globalization and National Security, *Strategic Quarterly*, No. 28
- Jafari, Ali Akbar (2012), Explaining the Factors and Objectives of Strategic Alliance between the United States and Israel in Khayyat, *Geopolitical Quarterly*, No. 26
- Jalali, Gholam Reza (2015), Rtk <http://www.farsnews.com/newstext.php?Nn=13940207000272>
- John Baylis & Steve Smith, *The Globalization of World Politics, An Introduction to International Relation*, (oxford: Oxford Up, the Second edition, 2005), p.481.
- Isabelle Duyvesteyn, How New Is The New Terrorism? *Studies in Conflict & Terrorism*, Vol. 27, March 2007, pp.439.440.
- Khani, Mohammad Hassan (2005), *Modern History of the Middle East*, *Political Science Quarterly*, No. 1
- Lotfi, Naghi and Davood Nademi (2006), Globalization and Iran (Assessment of Iran's position in the process of globalization), *Social Sciences Journal (Ferdowsi University of Mashhad)*, No. 7
- Martha Crenshaw, ed. *Terrorism in Context*, (Penn St. University Press,1995)pp77
- Milani, Jamil (2015), 1734 <http://www.tisri.org/Default.aspx?tabID=>
- Mirahmadi, Maryam (1983), A corner of Iranian contemporary history Arnold Wilson's mission in Khuzestan 1914-1907, *Quarterly of the Faculty of Literature and Humanities of Tehran University*, No. 101, 102, 103, and 104
- Mohammadi, Hossein, Mohammad Tirgari Seraji (2013), The Relationship between Economic Growth, Trade Liberalization and Environmental Pollution: A Study of Selected Countries in the Middle East, *Journal of Iranian Energy Economics Journal*, No. 6
- Mortazavi, Khodayar and Fariba Ali Karami (2014), Middle East Geo-Economics and Economics Globalization, *Quarterly Journal of Policy*, Issue 31

- Mullahi, Ali Reza (1996), Iran's position on military programs Axis and the Allies in the First World War, Journal of fifteen June 23
- Nasri, qadir (2011), A Contemplative View of Barry Bowen's Findings and Difficulties in Security Review, Journal of Strategic Studies, No. 54.
- Pour Seyed, Farzad (2006), New Terrorism and National Interest of the Islamic Republic of Iran, Quarterly Journal of Strategic Studies, Year ninth, No. 4.
- Rahbari, Mehdi (2009), Impact of Globalization on National Security, Quarterly of Political-Economic Information, Nos. 267 and 268
- Rajabzadeh, Hashem (1996), Iran and the Middle East from the Japanese point of view, Journal of the Academy of Sciences, No. 8
- Safavi, Seyyedih and Hamidreza Hatami and Mohsen Moradian and Hasan Yazdani (), Components and military indicators affecting the security interests of the Islamic Republic of Iran with Turkey, Defense Policy Quarterly, No. 92
- Sheikholeslami, Mohammad Hussein and Sarem Shavavand and Majid Turkman Najafloy and Milad Adbi Sareski (2015), Discourse Analysis of the Look of American and Iranian Actors in the Concept of Terrorism, Quarterly Journal of Islamic Political Studies, No. 15
- Soleimani, Reza (2006), Semantic Disturbances of Terrorism in Scientific and Political Discourse, Strategic Quarterly, No. 41
- Soltani Nejad, Ahmad and Mohammad Hossein Jamshidi and Sajad Mohseni (2016), The Transformation of the Concept of Security in the Light of Globalization and Modern Information and Communication Technology, World Health Policy Quarterly, Vol. 5 - No. 2
- Scholt, Jan Art (2003), Globalization and Security (Insecurity), Translated by Khalilullah Sardar Abadi, Strategic Studies Quarterly, No. 22
- Shafiee Arabi, Mir Ali (2008), The Importance of the Middle East Region and Overview of the Great Middle East Plan, Geographic Space Quarterly, No. 23
- Qamat, Jafar (2009), Middle East Position in Geopolitics, Journal of Encyclopaedia, No. 5
- Takhshid, Mohammad Reza and Fatemeh Jalayian Mehri (2017), Middle Eastern Policy and Terrorism in the Middle East after September 11 (Case Study: Iraq), Quarterly Journal of Policy, Number 1
- Tavasoli Nayini, Manouchehr (2003), The Impact of Globalization on the National Security of the Islamic Republic of Iran, Political and Economic Information Quarterly, No. 197, 198
- Tayyeb, Ali Reza (2001), Ghefna: Terrorism in Upper and Downfall of History, Strategic Quarterly, No. 21
- Vaezi, Mahmoud (2009), American Political-Security Approaches to the Middle East, Foreign Policy Quarterly, No. 3
- Walter Laqueur, Postmodern Terrorism, Foreign Affairs, Vol.75. No.5. (1996).pp24-36
- Wilkinson, James and Christopher Slawien (2006), The Security Council and the Persian Gulf War in 1991-1990, translated by Badri Dehghani, Middle East Studies Quarterly, Nos. 46 and 47.
- William Means, Charles (1999), Middle East in the 21st Century, Translated by Zia Tajeddin, No. 17
- https://wikitravel.org/en/Middle_East
- <https://www.pinterest.com>